

همپرسگیهای

جهانی شدن با محلی شدن*

پیتر کلووس

برگردان: میرقاسم بنی هاشمی

درآمد

موضوع این نوشتار به تناقض آشکار بین دوفراآیند اجتماعی برمی گردد که هر دو در گستره‌ای جهانی در حال وقوع هستند: جهانی شدن و محلی شدن (یا محلی گرایی). جهانی شدن حاکی از ظهور یک اقتصاد جهانی، یک حکومت جهانی و شاید یک فرهنگ جهانی و خلاصه ظهور یک جامعه‌ی جهانی در گسترده‌ترین مفهوم این اصطلاح است.^(۱) محلی گرایی نیز بر خیزش یا احیای هویت‌های فرهنگی - محلی، گاهی در درون و گاهی در ماورای مرزهای یک دولت دلالت دارد. درحالی که جهانی شدن بر افق‌های گسترده‌ی شبکه‌های

اجتماعی - فرهنگی عالمگیر و احاطه و فراگیری جهانی آنها اشاره دارد، محلی گرایی بر ویژگی‌های خاص فرهنگی - اجتماعی در فضای محدود تأکید می‌کند. جهانی شدن و محلی گرایی، وضعیت‌های ایستایی نیستند: هر دو فرآیندهایی،

* مقاله حاضر، برگردان متن زیر است:

Peter Kloos, "The Dialectics of Globalization & Localization", in: Don Kalb, Marco Vander Land, Richard Staring & Bart Van Steenberghe (eds.), **Globalization, Inequality & Diference, Consequences of Transnational Flows**, (Rowman and Little field publishers, 1999).

(با قید این توضیح که واژه «همپرسگی» را به عنوان برگردان دیالکتیک و دیالوژی به کار برده‌ایم. معادل «گفتگو» که معمولاً به این منظور به کار برده می‌شود، به خاطر تبادل پرسشها - با نگاه به دیالوگ‌های سقراطی - معادلی نارسا ولی متأسفانه رایج است. راهبرد)

نام همان زبانها شناخته می‌شوند. در بریتانیا، جایی که زبان انگلیسی از قرن ۱۹ زبان مسلط گردید، زبان سلتیک که اعتقاد بر حذف و مردن آن بود در حال احیاء می‌باشد.^(۳) حتی در فرانسه، جایی که حکومت برای نسلهای مختلف، شیوه‌های سختگیرانه‌ای را برای ایجاد هژمونی زبان فرانسه در پاریس و کل کشور به کار گرفت، هنوز اشتیاق به زبانهای منطقه‌ای وجود دارد.

امروزه عقیده عمومی اندیشمندان این است که تناقض بین دو فرآیند مورد بحث ما واقعاً پدیدار شده است. گینه در مقاله‌ای از مکمل بودن جهانی شدن و قوم‌گرایی سخن می‌گوید.^(۴) روزنا برای تبیین ارتباط لاینفک بین دو فرآیند جهانی شدن و محلی‌گرایی واژه‌ی وا - همگرایی^۲ را مطرح کرده است، که واژه‌ای ترکیبی از چند پارگی^۳ و یک پارچگی^۴ می‌باشد.^(۵) را برتسون نیز اصطلاح جهانی - محلی‌گرایی^۵ را به کار می‌برد که شکل فشرده‌ای از جهانی شدن و محلی‌گرایی است.^(۶)

من در این مقاله از این واژه‌پردازیهای نو استفاده نخواهم کرد و بیشتر به پیوستگی بین فرآیندهای متناقض آشکار توجه دارم. نقطه‌ی

گرچه ناتمام، اما در یک جهت‌گیری معین به شمار می‌آیند. به مثابه‌ی فرآیندها، آنها نقاطی مخالف جهت هم به نظر می‌رسند و از این رو در نگاه اول متضاد و متناقض ظاهر می‌شوند. این تناقض به طور محسوسی در دو قلمرو سیاست و زبان وجود دارد. در قلمرو سیاست، دولت ملی به سرعت در حال از دست دادن حاکمیت مورد تکریم خود به نفع رژیمهای فراملی، قاره‌ای و حتی جهانی می‌باشد، در حالی که در همان زمان برخی اقلیتهای فرو ملی برای خودمختاری بیشتر و استقلال سیاسی اصرار می‌ورزند؛ برای مثال، در یک حوزه، تعدادی از کشورها برای ایجاد جامعه‌ی اروپایی متحد می‌شوند و تاکنون ۱۶ دولت عضو رسمی این اتحادیه می‌باشند که ۴۰ درصد از کل دولتهای اروپایی را شامل می‌شوند.^(۲)

جدایی طلبی سیاسی امروزه حتی در دولتهای نمونه و الگو مانند بریتانیا و فرانسه دیده می‌شود. در بریتانیا، حزب ملی اسکاتلند سالهای طولانی به دنبال استقلال بوده است و در فرانسه، جنبش کرتیها در چند دهه برای دستیابی به استقلال از روشهای خشونت‌آمیز استفاده کرده است.

در قلمرو زبان، می‌توان اهمیت رو به رشد و کاربرد فزاینده‌ی زبان انگلیسی را به عنوان یک زبان فراگیر انسانی شاهد بود و در عین حال زبانها و گویشهایی (حتی بعضاً زبانهای مرده) در حال احیاء هستند و گویندگان آنها به

۱. لازم به یادآوری است که تا دسامبر ۲۰۰۴، ۲۵ کشور اروپایی عضو رسمی اتحادیه اروپا شدند و برخی کشورهای دیگر نیز نامزد عضویت در اتحادیه هستند.

2. Fragementation 3. Fragmentation
4. Integration 5. Glocalization

عزیمت من این پیش فرض است که یک ارتباط ضروری و پیچیده بین محلی گرایی و جهانی شدن وجود دارد. این ارتباط موقتاً در جملات زیر می تواند ساماندهی شود:

۱- فرآیندهای جهانی شدن، جنبشهای هویت گرا را تحریک نموده و منجر به خلق هویت‌های محلی و فرهنگی خاص گرا می شود؛

۲- جنبشها در جستجوی یک هویت خاص فرهنگی و محلی، برای رسیدن به اهداف خود از رژیمهای جهانی استفاده می کنند.

دولت به عنوان موجودی که از فرآیند جهانی شدن ضرر می کند و گاهی قربانی جدایی طلبیهای سیاسی می شود، سرکوب کننده‌ی جنبشهای هویت گرا می باشد. از این رو، در فرآیند مورد بحث ما نقش تعیین کننده‌ای دارد.

تلاش من در این مقاله، تبیین یک چارچوب مفهومی است که می تواند به ما در تحلیل بهتر ارتباط میان جهانی شدن و محلی گرایی کمک کند. یک هدف عمده، تجزیه‌ی مفاهیم غیر قابل فهم جهانی شدن و محلی گرایی به مفاهیم قابل درک جهت بررسی عینی است.

برای بررسی ارتباط میان «جهانی» و «محلی» از واژه‌ی پرکاربرد همپرسگی (دیالکتیک) در مفهوم کلاسیک یونانی استفاده می کنم. همپرسگی در میان متفکران یونان باستان به

دیالوگی اشاره دارد که مناظره کنندگان به طور مداوم بحث خود را بر اساس گفته‌های طرف مقابل تنظیم و مبتنی می کنند. بنابراین رابطه‌ی دیالکتیک، مبتنی بر تأثیر دوجانبه‌ی مستمر بین هر وجود و پدیده‌ی متغیر می باشد. در این متن، این پدیده‌ها در قالب دو واژه‌ی جهانی شدن و محلی گرایی بررسی می گردد، گرچه این واژه‌ها هنوز به لحاظ محتوایی ناپخته هستند و بیش از اینکه آشکار باشند پنهان به نظر می رسند. بدین خاطر، ما بایستی زبان بهتری را برای گفتگو درباره‌ی فرآیند جهانی شدن و محلی گرایی پیدا کنیم.

۱- مفهوم پردازی

اگر جهانی شدن به عنوان صورتبندی نوعی از جامعه و فرهنگ جهانی در گسترده‌ترین معنی آن تصور شود و اگر محلی گرایی به خیزش هویت‌های محلی متمرکز در درون مرزهای یک دولت دلالت کند، ما بایستی حداقل با سه سطح از واقعیت اجتماعی مواجه شویم: نخست، سطح دولت؛ دوم، فرادولت یا سطح جهانی؛ و سوم فرو دولت یا سطح محلی.

۱-۱- سطح دولت

در بحث دولت اساساً از مفهوم پردازی معروف ماکس وبر تبعیت کرده‌ام. بر مبنای تعبیر وبر، دولت به عنوان یک اجتماع سیاسی با یک

حکومت مرکزی تلقی می‌شود که ادعای انحصار مشروع استفاده از زور فیزیکی را در سرزمین معین دارد.^(۷) الگوی دولت کنونی، ملت - دولت می‌باشد که یک دستاورد اروپایی محسوب می‌گردد. قبل از چنین دولتی، دولتهایی بدون ملت و ملت‌هایی بدون دولت را شاهد بودیم. با این وجود، ملت - دولت می‌تواند ادغام یا انضمام دولت به عنوان اجتماع سیاسی تلقی شود و ملت به عنوان یک گروه فرهنگی خودآگاه مطرح باشد. این ادغام به لحاظ تاریخی به نحو مطلوبی در قرن نوزدهم اتفاق افتاد.

در متن حاضر می‌خواهم یک تمایز تحلیلی شفاف بین دولتهای ملی (وامپراتوریا) و ملت - دولتها ارائه نمایم. دولت ملی یک دولت حاکم بر چند منطقه‌ی همجوار پیوسته می‌باشد که شهرهای آنها به وسیله‌ی ساختارهای خود مختار و متمایز به وجود آمده‌اند.^(۸) در یک دولت ملی نیازی به احساس مستحکم مبتنی بر زبان، تاریخ و فرهنگ مشترک و مانند اینها نیست. در ملت - دولتها، مردم سازمان سیاسی و سرزمین مشترک داشته و نیز احساس مذهبی و زبانی و هویت نمادین یگانه‌ای دارند.

البته حتی در اروپا نیز ملت - دولت یک ایده‌آل است تا واقعیت. دانمارک، ایرلند و ایسلند احتمالاً تنها مثالهای آرمانی چنین دولتهایی هستند. دانمارک به این علت به صورت ملت - دولت درآمد که در دوره‌ای از

تاریخش متصرفات اروپایی خود را در جنوب سوئد و سرزمینهای همجوار از دست داد.^(۹) همگنی فرهنگی آن نیز ناشی از همین بوده است. اما بیشتر دولتها در واقع دولتهای ملی هستند که حکومتها سعی می‌کنند و یا سعی داشته‌اند از طریق توسعه‌ی فرهنگ گروه مسلط سیاسی و یا به وسیله سرکوب فرهنگها و زبانهای اقلیتها، به یک سطح بالایی از همگنی دست یابند. در برخی کشورها، این سرکوب اغلب کاملاً عمدی و آگاهانه بوده است. در دیگر موارد چنین روندی پیامد و نتیجه‌ی شکل‌گیری دولت مدرن از طریق دیوانسالاری آن، ارتش مبتنی بر نظام وظیفه عمومی، سیستم قانونگذاری واحد، نظام آموزشی مسلط و مبتنی بر دیدگاههای سیاسی و فرهنگی اکثریت حاکم بوده است. به هر حال پروژه ملت - دولت در بیشتر جوامع ناتمام مانده است، به این دلیل که مفهوم ملت - دولت بیشتر از آنکه یک واقعیت سیاسی - اجتماعی باشد، یک ایده آل و آرمان بوده است.^(۱۰)

گرچه در دولتهای اروپایی نیز پروژه یکسان‌سازی واقعاً به ندرت موفق گردید، ولی آرمان ملت - دولت به وسیله نخبگان بومی دیگر سرزمینها و مناطق غیراروپایی به دنبال استعمار قرن ۱۹ و ۲۰ و استعمارستیزی قرن ۲۰ وارد این مناطق شد.^(۱۱) به این ترتیب ملت - دولت از معیارهای قرن ۲۰ در همه مناطق اقتباس

گردید: همه‌ی دولتهای جدید جهان سعی کرده‌اند دولتی یک‌پارچه را ایجاد نمایند و سطحی از انسجام و همگنی را از آن انتظار داشتند که تقریباً در تضاد با واقعیت‌های قبل از استعمار، دوره‌ی استعمار و پس از استعمار بوده است. علاوه بر این، بیشتر دولتهای غیراروپایی ساخته و محصول دولتهای استعماری هستند. مرزهای آنها نتیجه‌ی جنگهای قلمرو (آنچه در

اروپا معمولاً رخ می‌داد) نبوده، بلکه حاصل رقابت قدرتهای بزرگ در حل مسائل مستعمرات در کنفرانس آتلانتیک بود. تقریباً همه‌ی دولتهای غیراروپایی به لحاظ فرهنگی ناهمگن هستند. این پویاییهای چندگونگی فرهنگی دولت ملی - است که آنها را ترغیب به تبدیل شدن به ملت - دولت می‌کند و این چیزی است که ما در بررسی جهانی شدن در خارج از اروپا، بلکه حتی در خود اروپا باید مد نظر داشته باشیم.

۲-۱- سطح رژیمهای فراملی

مفهوم جهانی شدن برای کاربرد عملی هم مبهم و هم کلی است. افزون بر این آنچه در حال ظهور است نه همچون یک نظم جهانی، بلکه پدیده‌های فراملی نامتجانس، سازمانها، نهادها و شبکه‌های متنوع و از این قبیل می‌باشد. این واژه‌ها نیز مبهم هستند و در بیشتر موارد ایده‌ی اشتباهی را در مورد رخداد‌های در حال وقوع

به دست می‌دهند. پدیده‌ی فراملی همیشه به طور مشخصی در معنی دقیق نظام یافته نمی‌باشد. واژه‌ی نهاد، رسمیتی را متصور است که همیشه وجود ندارد. نهایتاً واژه‌ی شبکه برای پوشش مفهومی وابستگیهای متقابل جهانی هم ضعیف و هم مورد اجماع نظر نیست که بتواند به طور دقیقی تمام رفتارهای روزانه‌ی همه مردم جهان را نشان دهد.

برای پدیده‌ی فراملی از واژه‌ی رژیم استفاده می‌کنم. یک تعریف فراگیر از این واژه در علوم سیاسی از طرف کراسنر ارائه شده است. طبق نظر او یک رژیم «در برگیرنده‌ی عناصر پیچیده و آشکار، هنجارها، مقررات و فراگردهای تصمیم‌گیری بر محور انتظارات مشترک بازیگران در یک حوزه‌ی مشخصی از روابط بین‌الملل است».^(۱۳) از نظر اندیشمندان سیاسی، این مفهوم با روابط بین‌الملل، و برای ایجاد ارتباط بین دولتها و یا حکومتها پیوند نزدیکی دارد. در بیشتر تعاریف، این مفهوم به طور صریحی دولت محور است.^(۱۳) محدود کردن روابط بین‌الملل به روابط دولتها تحت واقعیت‌های جهانی در حال ظهور، عملی نمی‌باشد: بیشتر رژیمهای فراملی در حال خروج از نفوذ و دخالت دولتها هستند و حتی احتمالاً این رژیمها خودشان را علیه دولت سازماندهی می‌نمایند.

در یک مقاله‌ی خیلی جالب، گودزبلوم

توضیح داد که چگونه یک رژیم جهانی زمان،^۶ نه به واسطه‌ی سیاستها و توافقات بین دولتی، بلکه براساس نیازهای شرکتهای راه‌آهن برای هماهنگی حرکتها و ورود مسیرهای طولانی قطارها حاصل شده است^(۱۴) و این «رژیم زمانی»

«یک رژیم عبارت است از اصول مبهم و یا آشکار، مقررات و شیوه‌های تصمیم‌گیری توانمندساز و اجبارآمیز بازیگران در یک قلمرو مشخص فعالیت».

بنابراین یک رژیم فراملی، رژیمی است که فعالیتهای بازیگران را در سطح فراملی و حتی جهانی تقویت و نیز محدود می‌نماید. نارسایی این تعریف این است که بر اصول، قواعد، شیوه‌های عمل و بازیگران به‌عنوان موضوعات صرف تأکید می‌کند و نیز بر این گرایش دارد که بر نقش آفرینندگی بازیگران در شکل‌گیری رژیمها، تأکید کمی داشته باشد. بیشتر رژیمهای فراملی (مانند جنبش فمینیستی زنان، جنبشهای متنوع حقوق بشر و جنبشهای زیست محیطی) به‌طور نزدیکی با شبکه‌های بازیگران انفرادی پیوند خورده‌اند. انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان از نقطه نظر بازیگران به رهیافت رژیمها توجه می‌کنند. باکس در تعریف رژیم مذهبی به این عوامل اشاره می‌کند:

«یک رژیم مذهبی می‌تواند به عنوان

بهمان کیفیتهای تعریف شده هنوز وجود دارد. میلیونها نفر مردم سراسر جهان، گرچه یک تصور زمانی معتبر جهانی را ندارند، ولی تدبیر زمانی امضاء شده هنوز به‌طور واقعی برای جمعیت کل جهان معتبر می‌باشد. در ایجاد بازار سرمایه‌داری و به‌ویژه رژیمهای مالی جهانی، حکومتها و بانکهای مرکزی آنها مشارکت کردند. با وجود این رژیمها، حکومتها به‌زودی دریافتند که کنترل خود را بر آنها از دست داده و وضعیت پولی‌شان تحت الشعاع قرار گرفته است. اکنون حجم انبوهی از اطلاعات نشانگر این است که چگونه حکومتهای کم‌قدرت در مقابل بازار پولی فراملی قرار گرفته‌اند.^(۱۵) علاوه بر این، نهادهای بین‌المللی که به‌طور آگاهانه توسط حکومتها بنیانگذاری می‌شوند، چون پویامندی خاص خودشان را پس از مدتی کسب می‌کنند، ممکن است علیه دولت تغییر روش بدهند. مثال مناسب، روش شورای امنیت سازمان ملل در یک دهه‌ی گذشته می‌باشد که در موارد متعددی اصول پذیرفته‌شده‌ی حاکمیت دولت را نقض کرده است.^(۱۶)

نکته‌ی مهم این است که در متن جهانی شدن،

منظومه ای از همبستگیهای انسانی قوی و یا کم شدت، رسمی و نهادینه تعریف شود که به وسیله ای ایده های مذهبی مشروعیت می یابد و از طریق عالمان مذهبی تبلیغ می شود».^(۱۷)

در مطالعه ای پیمایشی باکس در خصوص رژیمهای مذهبی موجود، این تأکید بر افراد یا انسانها حتی قوی تر هم هست.^(۱۸) ما نبایستی در مفهوم پردازی «رژیم»، بازیگران را نادیده بگیریم. بنابراین یک رژیم بایستی به شیوه ای متعادل تری نگریسته شود، به این مفهوم که:

«یک مجموعه همبستگیهای انسانی صورت بندی شده که در آن، اصول ضمنی و یا صریح، قواعد و رویه های تصمیم گیری ایجاد شده توسط بازیگران، رفتارهای آنها را در یک حوزه ای فعالیتی مشخص تقویت و یا محدود می کند».

براین مبنای همینی که مجموعه ای همبستگیهای انسانی مرزهای دولتی را درنوردیدند، یک چنین رژیمی فراملی می شود و این دقیقاً همان چیزی است که در طول تاریخ بشری اتفاق افتاده است.

اما چگونه بایستی رژیمها را مطالعه نمود؟ از یک دیدگاه تحلیلی، رژیمهای فراملی به طور نظام مندی در قالب واژه های زیر می تواند بررسی گردد:

۱- مبادی تکوینی و توسعه؛

۲- سطح سازمان یابی و تمرکز؛
۳- گستره ای جغرافیایی (چگونگی گسترش شبکه های رژیم)؛
۴- حوزه ای فعالیتهای تحت پوشش؛
۵- سطح اجبار و تأثیر گذاری.

به عقیده ای من، جهانی شدن، به زبان ساده حاصل جمع کلی ظهور و گسترش رژیمهای فراملی در گستره ای ابعاد پنجگانه فوق است. واژه ای جهانی شدن گرچه به طور کلی در اوایل دهه ۱۹۸۰ به کار گرفته شد، ظهور رژیمهای جهانی و فراملی، قدمت زیادی دارد.^(۱۹) برخی معتقدند که مسیحیت، نخستین رژیم راستین جهانی بوده است، البته نه به عنوان یک واقعیت بلکه به علت پیامهای مذهبی انسانی اش. ترجیح می دهم دوره ای آغاز جهانی شدن را همراه با گسترش اروپا در نظر بگیرم و حتی به نظر برخی توسعه جهانی شدن می تواند ماحصلی از گسترش اروپا در نظر گرفته شود و چنین روندی از زمان آگاهی از دریاها دور شکل می گیرد، مثلاً اولین قانون فراملی دریاها، یا همان ایده ای گروتیوس با عنوان دریای آزاد شکل گرفته و اعمال گردید. جهش بزرگ در رشد رژیمهای فراملی با توسعه ارتباطات الکترونیک پدید آمد. مک لوهان در دهکده ای جهانی یکی از نخستین کسانی بود که به فشرده گی و کوچک شدن جهان به عنوان نتیجه ای ارتباطات الکترونیک عطف توجه نمود.^(۲۰) در بیشتر حوزه ها، امروزه

جهان حتی از یک دهکده نیز کوچک تر شده است. مدیرارشد یک بانک بزرگ در هر نقطه‌ای از جهان به اطلاعات مورد نیاز خود سریع تر دسترسی پیدا می‌کند نسبت به کشاورزی که سیب‌زمینیهای او در یک مایلی مزرعه‌اش کاشته شده باشد. وضع واژه [جهانی شدن] و عمومیت سریع آن در دهه‌ی ۱۹۸۰ و پس از آن، نشان‌دهنده‌ی رشد آگاهی به نفوذ فزاینده‌ی رژی‌های جهانی به ویژه بازار سرمایه‌داری است.

بازار سرمایه‌داری تکامل یافته‌ترین رژیم فراملی می‌باشد. البته این یک امر اختیاری است که سال خاصی را برای آغاز این رژیم در نظر بگیریم. بازارها به اندازه پدیده‌های باستانی قدمت دارند. رشد بازار جهانی و مزیت‌سازی کلی آن به طور واقعی نیروی محرکه خود را از قرن ۱۵ و ۱۶ به دست آورد. انقلاب صنعتی به طور معنی‌داری رشد آن را افزایش داد. بازار یک رژیم متمرکز نیست، گرچه آن نسبت به آنچه ایدئولوژی لیبرال می‌گوید سازمان یافته می‌باشد، ولی عقیده عمومی بر این است

موقعی که دولت در آن دخالت نکند کارکردهای بهتری خواهد داشت. از زمان سقوط اقتصادهای سوسیالیستی و شوروی سابق و پذیرش اکراه‌آمیز سرمایه‌داری از طرف چین، گستره‌ی جغرافیایی رژیم عملاً کل جهان را فراگرفت. با این وجود، اوضاع چنان مدیریت شده که انسان از

تبدیل شدن به کالا رهایی یابد. حتی اعضای انسانی خطر شی‌شدگی را از بین بردند، اما توأمان، سطح فراگیری این رژیم (سرمایه‌داری) به سرعت در حال افزایش بود: تنها حجم کاهش‌یافته‌ای از نیازهای انسانی امروزه بدون پول برآورده می‌گردد، چیزی که باعث می‌شود کل جمعیت جهان، زندانی رژیم جهانی پول شوند.

با آگاهی از وجود رژیم‌های بین‌المللی، باید اذعان نمود فرصت و محدودیت‌هایی که این رژیم‌ها ایجاد می‌کنند برای ظهور جنبش‌های هویتی محلی اهمیت استراتژیکی دارند و این جنبش‌ها، رویکرد عملیاتی محلی‌گرایی می‌باشد که در ادامه به آن می‌پردازم.

۱-۳- سطح جنبش‌های هویتی

در نگاه اول، محلی‌گرایی مخالف جهانی شدن به نظر می‌رسد. در تضاد با روندهای فراملی، جهانی و منطقه‌ای و عام، محلی‌گرایی بر ویژگی‌های فرهنگی خاص - البته نه همیشه - در گستره‌ی جغرافیایی محدود تأکید می‌کند.

از موقعی که فرآیند دوگانه جهانی شدن و محلی‌گرایی مطرح شده است، توجه تئوریک‌ی کمتری به دومی مبذول شده است، هر چند که گرایش‌های محلی‌گرای ناپایدار اغلب از دیدگاه سیاسی مطرح شده‌اند. همچون مورد جهانی شدن، محلی‌گرایی نیز به لحاظ تحلیلی

مفهوم بی‌فایده‌ای است. من معتقدم که محلی‌گرایی به عنوان یک فرآیند در قالب جنبش‌های هویتی تجسم یافته است، و اغلب به صورت جنبش‌های قومی و یا مذهبی، به نمایندگی از گروه‌ها و قشرهایی از جامعه برخلق هویت فرهنگی و اجتماعی تأکید داشته و در بعضی موارد نیز به دنبال خودمختاری سیاسی است. در همه‌ی قاره‌ها و شاید در اکثر کشورها می‌توان چنین جنبش‌های هویت‌گرایی را مشاهده نمود که برای شناسایی هویت قومی مبارزه می‌کنند و حتی اگر تلاش‌های آنها بی‌ثمر باشد به خاطر آن می‌جنگند.

ممکن است بحث در خصوص محتوا و کیفیت مفهوم «قومی» و یا تعبیری مانند «هویت قومی» و «منازعه قومی» و حتی «جنبش قومی» ملال‌آور باشد. نکته اول این است که یک منازعه‌ی قومی معروف به ندرت تنها میان قشرهایی از اقوام اتفاق می‌افتد. بلکه منازعه‌ای است میان رهبران و منتخبین جنبش‌هایی که به طور مشخص نمایندگی بخشی از مردم را که با عنوان قوم تعریف می‌شوند، به عهده می‌گیرند. نکته دوم اینکه تمایزهای قومی به ندرت بهانه‌ی واقعی منازعات می‌باشد: قومیت، یک روش و یک اصل بسیج است که در مبارزه بر سر منابع کمیاب از طرف جنبش به کار گرفته می‌شود. بر مبنای این دیدگاه مقوله‌های قومی مانند گروه‌های قومی و هویت‌های قومی نتیجه‌ی

منازعات قومی هستند تا اینکه علت آنها باشند. البته این نگرش به شدت از طرف گروه‌های قومی رد می‌شود که تمایل دارند از «ریشه‌های قومی باستانی» دفاع نمایند و اگر این ادعاها بررسی گردد اغلب سندیت و اعتبار پرابهامی خواهند داشت.^(۲۱) ریشه‌های قومی باستانی ممکن است کاملاً اختراع و یافت شده باشد.^(۲۲) با وجود این نظرات، من «بر احساسات قومی»، تأکید می‌کنم، احساساتی که متعلق به یک گروه قومی مورد نظر بوده و می‌تواند قوی باشد و بایستی خیلی جدی گرفته شود، گرچه ریشه‌ی آن تصنعی باشد. احساسات باطنی ناشی از قومیت عامل سیاسی بسیار پراهمیتی است، چنان که مردم آماده‌ی کشتن و مردن به خاطر آن هستند.

ترجیح واژه‌ی جنبش در متن حاضر، متکی بر این ملاحظه است که به لحاظ مفهومی به طور بالقوه بخش وسیعی از مردم (و ایده‌ها، انتظارات، ناامیدها و احساسات آنها) را با رهبران کارزماتیک پیوند می‌دهد. توده‌های ناراضی می‌توانند سطح بالایی از مقاومت فعال و منفی را بدون اینکه سازماندهی شده باشند از خود نشان دهند. برای دستیابی به جایگزینها (اهداف قومی) افراد بایستی کسی را رهبر کنند که تعبیر پراحساسی مطرح نماید؛ کسی که از طریق شبکه‌ی طرفداران قادر به بسیج بخش وسیعی از مردم ناراضی باشد. بنابراین می‌توان

جنبشهای قومی را در واژه‌های نزدیک به رژیمهای فراملی توضیح داد. جنبشها می‌توانند به طور مفیدی به عنوان رژیمها مدنظر قرار گیرند، از طریق تعابیری مانند:

- ۱- ریشه‌ها و توسعه‌ی یک جنبش محلی؛
- ۲- سطح سازمان‌یافتگی و تمرکز جنبش؛
- ۳- گستره‌ی جغرافیایی (چگونگی تجمع و پراکندگی یک جنبش)؛
- ۴- حوزه فعالیت (حوزه‌ی فعالیت تحت پوشش جنبش)؛
- ۵- سطح اجبار.

گرنه، از طریق تعابیری مانند: ۱- ریشه‌ها و توسعه‌ی یک جنبش محلی؛ ۲- سطح سازمان‌یافتگی و تمرکز جنبش؛ ۳- گستره‌ی جغرافیایی (چگونگی تجمع و پراکندگی یک جنبش)؛ ۴- حوزه فعالیت (حوزه‌ی فعالیت تحت پوشش جنبش)؛ ۵- سطح اجبار.

مانند جهانی‌شدن، محلی‌گرایی نیز که به عنوان خیزش جنبشهای هویتی تعریف شد، یک پدیده‌ی جدید نیست. مثال اولی که شخصاً شاهد آن بودم مربوط به اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در سورینام است، جایی که من مطالعه‌ی پیمایشی خود را در میان ماهیگیران کارائیب که در حال تغییر مکان زندگی به قسمت پایینی رودخانه‌ی مارونی (رود مرزی بین سورینام و گویان فرانسه) بودند، انجام می‌دادم. در این روستاهای دور از بخش مرکزی سورینام، سرخپوستانی را می‌دیدم که در حال از دست دادن تمایزات فرهنگی خاص شان بودند. در بخش سورینامی رودخانه، آنها سورینامی می‌شدند و در طرف فرانسوی نیز سیتوینی.^(۲۳) با این حال در پاراماریبو، مرکز سورینام، جوانان شهری زده سرخ‌پوست را می‌دیدم که در تلاش برای

فعالیت‌های این سرخپوستان، پیامدهای سیاسی نداشت. در سورینام تمایزات قومی عموماً به عنوان واقعیت‌های زندگی اجتماعی پذیرفته شده است و کسی که به ویژگیهای قومی خود توجه و تأکید نماید مورد تعرض قرار نمی‌گیرد. البته در موارد دیگری ممکن است جنبشهای اجتماعی به ویژه قومی در برابر خود مواجه با حکومتی باشند که برآرمانهای ملت - دولت تأکید می‌کند و موقعی که تلاشهای یک جنبش برای دستیابی به سطح معینی از خودمختاری فرهنگی با موانع و مقاومت‌های خنثی‌کننده‌ی حکومتی روبه‌رو گردد ممکن است برای دستیابی به اهداف خود به روشهای خشونت باری دست یازد. مثلاً در

سریلانکا، یک جنبش تامیلی، جبهه‌ی آزادیبخش
ببرهای تامیل، از طریق شکل‌های افراطی
خشونت، توجه بین‌المللی را برای تحقق یک
دولت تامیلی جدا در جزیره جلب کرده است.
در زمان استقلال سریلانکا، موقعی که هنوز
سیلان نامیده می‌شد، گروه‌های قومی متعددی
در آن اقامت داشتند؛ سینهالا با ۷۵ درصد کل
مردم، بزرگ‌ترین گروه قومی بود و تامیلیها با
جمعیت بیش از ۲۰ درصد مردم اقلیت بزرگی
را تشکیل می‌دادند. از زمان استقلال، سینهالیاییها
سعی کرده‌اند جزیره را تبدیل به یک ملت -
دولت سینهالی - بودایی نمایند و جمعیت تامیلی
را به ویژه در حوزه‌های فرصت اقتصادی،
مشارکت سیاسی و آموزشی بیش از پیش طرد
کرده‌اند. سیاستمداران تامیلی ابتدا سعی کردند
با استفاده از سازوکارهای دموکراسی پارلمانی
از منافع خود دفاع نمایند، اما موقعی که در
دهه‌ی ۱۹۷۰ ثابت شد این شیوه‌ها بی‌فایده
است، جوانان تامیل به افراط‌گرایی روی
آوردند و با هدف استقرار یک دولت تامیلی
جداگانه، ابزارهای غیرپارلمانتاریستی را به کار
گرفتند؛ اقداماتی که جنبشهای جدایی طلب را
به عملیاتهای مسلحانه و نهایتاً به جنگ داخلی
رهنمون شده و از سال ۱۹۸۳ هنوز هم شدت
گرفته است. (۲۴)

۲- پیوستگی رژیمهای جهانی و جنبشهای هویتی

اکنون پیش‌فرضهای خود را همسو با مفاهیم
ارائه شده از رژیم بین‌المللی و جنبشهای قومی
در چارچوب واژه‌هایی تجربی‌تر و پخته‌تر
اصلاح می‌نمایم:

۱- چگونه و چرا ظهور و گسترش رژیمهای
بین‌المللی، جنبشهای هویت‌گرا را تحریک
و تقویت می‌کند؟

۲- چگونه و چرا جنبشهای هویت‌گرا از
رژیمهای بین‌المللی برای دستیابی به اهداف
خود استفاده می‌کنند؟

۱-۲ پیامدهای ظهور رژیمهای جهانی

اگر جنبشهای هویتی به وسیله‌ی رژیمهای
فراملی تقویت می‌شوند، بایستی مردم به این
رژیمها آگاهی داشته باشند. در متن حاضر این
نکته را به غیر از مثال و استدلال عمومی
نمی‌توانم آشکار نمایم، و البته باور دارم که

بدین ترتیب ما با این مثال سریلانکا در قلب
مسئله‌مان هستیم، چون حداقل یکی از این

مردم بیش از پیش به این فرآیندها و تحولات فارغ از افقهای فکریشان آگاهی و شناخت پیدا کرده‌اند و ورای ادراک آنها، این فرآیندها به طور فزاینده‌ای زندگی روزمره‌ی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در سال ۱۹۹۵ در نامه‌ای به سردبیر یک روزنامه هندی، مثال زیبایی را ملاحظه نمودم و مطلب جالب پایین از آن گرفته شده است:

«عالیجناب! مسئله هر شخص آگاه و منطقی این است که چه تضمینی وجود دارد که جهانی شدن اقتصاد به نفع عموم بشریت باشد؟ ... چرا قیمت روزنامه‌ی من در سه سال اخیر تقریباً دو برابر شده است، در صورتی که نسخه‌های قدیمی را به نصف قیمت خرید می‌فروختم؟ چرا بهای خمیردندان، روغن مو و روغن نارگیل بیش از دو برابر شده است؟ چرا قیمت شیر، چای، قهوه، شکر به طور مستمر و غیرقابل تحمل افزایش می‌یابد؟ چرا هزینه‌های حمل و نقل، برق، آب، مالیات، ارتباطات، میوه و سبزیجات، برنج و حبوبات، پزشکی و دیگر موارد متعدد، به طور مداوم افزایش می‌یابد؟ ... واقعیت‌اش، رقابت فراگیر شده است و کالاهای بسیار متنوعی در دسترس می‌باشد، اما آیا گنج‌کننده نیست که قانون عرضه و تقاضا به نظر می‌رسد عمل

نمی‌کند؟ آیا این چیزی است که به نام رفاه اتفاق می‌افتد؟ آیا من اشتباه می‌گویم که ما در حال پرداختن قیمت‌های جهانی حتی برای مایحتاج ضروری محلی هستیم و در عوض آزادی بی‌حد و حصری برای انتخاب اتومبیل‌های متنوع بی‌پایان، دوچرخه‌ها و کالاهای لوکس و نوشیدنیها به دست آورده‌ایم. شاید اگر اقتصاددانان راهنمای ما به زبان عامه توضیح بدهند ما هم بتوانیم چیزی بفهمیم.»^(۲۶)

معتقدم نویسنده‌ی نامه ارتباط صحیحی را بین وضعیت اسفناک مالی خود و جهانی شدن و به عبارتی بهتر، رژیم بین‌المللی بازار سرمایه‌داری از جمله بازار پولی ترسیم کرده است؛ رژیمی که در فاز نهایی خود در گسترش سرمایه‌داری به عنوان رژیمی فراملی در حال نفوذ به اتحاد شوروی سابق و چین و حتی در بین گروه‌های قبیله‌ای بسته در کوهستانهای گینه‌نو و مناطق امن دره‌ها و رودخانه‌های آمازون می‌باشد.

با توجه به رشد شتابان ارتباطات رسانه‌ای به ویژه ارتباطات الکترونیکی کمتر مردمی از رخدادهای دیگر نقاط جهان بی‌خبر می‌مانند^(۲۷) و مناطق دیگر و دور کمتری می‌مانند. اما نویسنده به اتفاقات چشمگیری که به نحو بارزی در عرصه‌ی رسانه‌ای و فرهنگی در غرب و خود

تأثیرگذاری حوادث بر مردم و تأثیرگذاری مردم بر حوادث به وجود آورده است؛
۳- آگاهی فزاینده‌ای خلق نموده که در واقع جهان، محل زندگی و همزیستی مردمان می‌باشد.

این آگاهیها شرط ضروری ظهور و خیزش هویت‌های قومی است.^(۲۸) این یک واقعیت شناخته شده است که مهاجران دور از وطن نسبت به افراد مقیم بومی به این سؤال خیلی حساس هستند که «آنها کیستند». البته مردمی که خودشان جابه‌جا نشده‌اند اما می‌بینند که جهان محلی آنها در حال ادغام در یک کل بزرگ‌تر است و می‌بینند که جهان وسیع در حال حرکت به سوی جهان محلی آنهاست، همین سؤال را می‌پرسند. در نتیجه، مردم در هر جایی بیش از پیش با جهان تأثیرگذار بر زندگی‌شان آشنا تر می‌شوند. گرچه زندگی روزمره در یک فضای محدود، علائق اصلی بیشتر مردم را تشکیل می‌دهد، اکثریت مردم در جاهایی که زندگی می‌کنند هنوز محلی محسوب می‌شوند. از این رو، مسئله هویت (در پهنه‌ی این جهان بزرگ ما کیستیم) مطرح می‌شود. این سؤال که «من کیستم» یا «ما کیستیم» سؤالی است که به طور اجتناب‌ناپذیری، هویت شخص را به چالش می‌طلبد.

هند در حال وقوع است اشاره‌ای در نامه‌ی خود نکرده است، بلکه بیشتر به مشکلات مرتبط با فرآیندهای سیاسی و اقتصادی مؤثر بر وضعیت معیشتی خود پرداخته است. او از این تأثیرات و از واقعیت این فرآیندها، فارغ از درک و کنترل آنها، آگاه است و عقیده‌ی من این است که چنین آگاهی‌هایی موجب می‌شود مردم درباره‌ی خودشان و دورنماهای زندگی‌شان تفکر نمایند. ارتباطات مدرن، تنها آخرین اطلاعات را ارائه نمی‌کند بلکه همراه با آن آگاهی از رژیم‌های بین‌المللی در هر مکانی ممکن می‌شود. همچنین مردم را از اینجا به هر جایی می‌برد و برعکس. دانش درباره‌ی ظرفیتهای مهاجرت به سرعت اخبار پخش شده است. مشکلات سیاسی و زیست محیطی سبب شده است که میلیونها نفر از مردم جهان مهاجرت کنند و این امر موجب شکل‌گیری جنبشهای دور از وطن^۷ گسترده‌ای شده است. بنابراین، ارتباطات مدرن دو چهره دارد: اول آنکه، به طور بالقوه‌ای موجب کنترل جهان از راه دور شده، و از سوی دیگر نیز ساکنان آن را از هر گوشه‌ای به گستره‌ی جهانی سوق داده است. نتیجه‌ی این دوروند را امروزه بدین صورت می‌توان اشاره نمود:

۱- ارتباط بی‌سابقه و نیز تنگاتنگی که بین سنتهای فرهنگی بسیار متفاوت ایجاد کرده است؛

۲- شکاف بی‌نظیری که بین میزان

7. Diasporas

ضعف این بیان این است که؛ گرچه ممکن است کاملاً صحیح باشد که جهانی شدن به این روش جنبشهای هویتی را تشویق نماید، اما چیزی را تبیین نمی‌کند. آن، صرفاً بیان دیگری از طرح مسئله است و از این رو همان‌گویانه^۸ می‌باشد. هنوز کاربرد همان گویهدرهرنظریه‌ای و با هر هدفی یک همان‌گویی است: در قضیه‌ی موردنظر، بیان ما ممکن است به یک خصوصیت بنیادی شخصیت انسانی اشاره کند که طرح پرسشی است که در هر زمانی برای آنها مطرح هست، اینکه آنها به وسیله‌ی یک جهان وسیع‌تر از آنکه می‌شناختند بلعیده می‌شوند. اما سؤال دیگری مطرح می‌شود: چرا آن سؤال به وسیله‌ی گروههای نخستین مفروض (قومی) پاسخ داده می‌شود؟ من ایده‌ای نسبت به پاسخ این سؤال ندارم، اما دقیقاً آنچه اتفاق افتاده این است: ناسیونالیسم قومی از چهل سال قبل با نیروی بزرگی که هیچ‌کس انتظارش را نداشت وارد دنیای مدرن شده است.^(۲۹) پاسخ ممکن است این باشد که هویت قومی در برگرفته‌ی عنصر جامعیت و طبیعت آشکاری نسبت به طبقه، نسل و دیگر هویتهاست و اینکه تعلق به چنین گروه طبیعی معنی‌داری به ظرفیت شناسایی فردی و اجتماعی جامعه جهانی در حال ظهوری اشاره دارد که لازم است به خوبی ارزیابی گردد.

مردم است، بلکه این واقعیت را نیز می‌توان مشاهده نمود که مردم به این واقعیت آگاه هستند که قدرتهایی وجود دارد که ورای افق ادراکی آنها می‌باشد، به همین خاطر است که نویسنده نامه عاجزانه طلب کمک می‌کند. این آگاهی نتیجه‌ی احساس ناامنی و جستجوی وضعیتی است که آنها فکر می‌کنند می‌توانند به آن اعتماد و تکیه نمایند و اگر [مؤلفه‌های اطمینان‌بخش] موجود نباشد، به سادگی خلق می‌شوند. جنبشهای هویتی موقعیت و فرصتی را برای احساس «ما» به عنوان مخالف «آنها» فراهم می‌کنند، تمایزی که جامعه‌ی جهانی را تجزیه و تفکیک می‌کند، اما با این همه در یک جامعه جهانی، «دیگران» در جای دوری نیستند. جستجوی هویت قومی در بستر جهانی شدن مبتنی بر تفاوت‌های فرهنگی است. با این وجود تمایزهای فرهنگی به تنهایی برای ظهور جنبشهای هویتی کافی نیستند. در جهان، فرهنگهای متحرک رو به سقوطی وجود دارد که به جنبشهای هویتی منتهی نمی‌شوند. چه انگیزه‌ها و محرکه‌هایی موجب جستجوی هویت قومی است؟ به عقیده‌ی من، این عامل تبعیض است؛ اقلیتهایی که در خارج از حلقه دولت و یا توسعه‌ی فرادولت نگه داشته می‌شوند، یا مهاجرانی که در دیگر جوامع

غیروطن موقعیتی نداشته و احساس می کنند به وسیله ی فرهنگ مسلط پامال می شوند، بیشتر به هویت قومی متوسل می شوند. همچنین پیامد و نتایج پرسش هویت به آنچه در محیط جامعه رخ می دهد و به ویژه به نوع و ماهیت رفتار حکومت بستگی دارد. در مورد اخیر دو گزینه ی رفتاری وجود دارد: دولت می تواند از تمایزات فرهنگی در درون مرزهای خود استقبال کرده و یا حداقل آن را بپذیرد، و نیز می تواند آن را طرد کرده و اقدام به همگن سازی نماید. اقدام اخیر می تواند نتیجه ی تبعیض فرهنگی فعال یا غیرمستقیم باشد.

چندین حکومت در جهان به طور بارزی تبعیض فرهنگی درون دولتی را اجرا و اعمال می کند. یک مثال نادر اخیر رفتار حکومت سوئیس در ایجاد فشار برای دست کشیدن از زبان راتیش، یک زبان تقریباً مرتبط با لاتین کلاسیک، بود. این زبان تقریباً از طرف ۰/۶ درصد از جمعیت سوئیس تکلم می شد و به مثابه یک زبان در خطر نابودی قرار داشت. در سال ۱۹۹۶، دولت سوئیس از طریق فراندوم موافقت نمود که از این پس فرامین و احکام دولت به زبان راتیشی نیز ممکن گردد. قضیه ی پذیرش ضمنی آزادی کورنیش در انگلستان و پذیرش پخش رادیویی برخی زبانهای منطقه ای در فرانسه را نیز به عنوان مثال باید مطرح نمود.^(۳۰) اگرچنین تلاشهای هویت گرا سرکوب

شوند، جنبشهای هویتی گرایش به رادیکالیزه شدن دارند و ممکن است تبدیل به جنبشهای تجزیه طلب شوند. این امر در سیلان اتفاق افتاده است، جایی که سینهالیاییها از طریق اکثریت پارلمانی سعی کرده اند سینهالی را زبان رسمی نمایند. جنبش «فقط سینهالی»^۹ در دهه ی ۱۹۵۰ شروع شد. در سال ۱۹۷۲ قانون اساسی تبعیض در وضعیت زبانهای تامیلی و سینهالی را نهادینه کرد. جوانان تامیلی می دیدند که فرصتهای عالی شغلی حکومتی و نیز آموزش عالی آنها در حال کاهش است و واقعیت این بود که نماینده های آنها در پارلمان فاقد قدرت بودند. از این رو مخالفت با دولت و نیز ترور برخی کارگزاران عمومی تامیلی را که به عنوان خائن تلقی می شدند، شروع کردند. نیروهای ارتش نیز مقابله به مثل نمودند. در سال ۱۹۷۷ خشونت به صورت حادی افزایش یافت.^(۳۱) تا اینکه در سال ۱۹۸۳ گسترش یافته و در سطح وسیعی، جنگ داخلی را بین بیرهای آزادیبخش و حکومت سریلانکا موجب گردید.

تجزیه طلبی حمله ی مستقیمی به تمامیت دولت است. حکومتها به واسطه ی ماهیتشان نمی توانند چنین حمله ای را بی پاسخ گذارند. اینجا معمولاً چیزی فراتر از امتناع از پذیرش هویت قومی وجود دارد: تفاوتهای قومی

9. Sinhala Only Movement

به ندرت چنین مسئله‌ای می‌آفرینند؛ برای مثال، در سریلانکا، برخورد و تعارضی بین فرهنگ تامیلی و سینهایلیایی وجود ندارد، اما تعارض منافع بین جمعیت تامیلی و سینهایلی زبان وجود دارد. در سریلانکا، مسئله نخست فرصتهای شغلی است، اما فراتر از این، منافع مادی بی‌شمار دیگری نیز مطرح است. اگرچه جنبشهای قومی معمولاً کمتر به دلایل منافع اقتصادی مشهود برانگیخته می‌شوند، اما از منافع اقتصادی نیز به ندرت غفلت می‌شود. در بیشتر و شاید اکثر موارد منازعات قومی درون دولتی، تمایزات فرهنگی محرکه‌های اولیه جنبشهای قومی نیستند، بلکه تنازع منافع، صورت اولیه آنها می‌باشد.

۲-۲- به کارگیری رژیمهای بین‌المللی به وسیله‌ی جنبشهای هویتی

سؤال دوم این بود که چگونه و چرا جنبشها در جستجوی هویتشان، فعالانه برای پیشبرد جنبش از رژیمهای بین‌المللی استفاده می‌کنند؟ بهتر است با مثالی بحث را آغاز کنم که مربوط به جنبش جدایی طلب تامیل در سریلانکا باشد. ریشه‌ی منازعه در این واقعیت نهفته است که جمعیت تامیلی احساس کرد (و هنوز هم بر این باور است) که به وسیله‌ی اکثریت سینهایلی مورد تبعیض واقع می‌شود، و منازعه از آغاز یک مبارزه‌ی قدرت بوده است.

زمانی مبارزه طرفین به یک جنگ داخلی واقعی تبدیل شد که هر دو طرف نیاز مالی و پولی آن را تأمین کردند. حکومتها از درآمد دولتی استفاده می‌نمودند. ببرهای تامیل نیز باید از منابع دیگر خود را تأمین می‌کردند. آنها شروع به غارت بانکها و مالیاتهای تامیلیها در سریلانکا نمودند. پس از مهاجرت وسیع تامیلیها به دنبال برنامه‌ی ضد تامیلی در سال ۱۹۸۳ در کلمبو آنها از طریق ارباب و تهدید به خشونت از تامیلیهای استرالیا، اروپا و کانادا باج خواهی می‌کردند درآمدهایی نیز از تجارت مواد مخدر کسب می‌کردند. که به طور قاجاق اغلب به استرالیا صادر می‌شد. البته نکته مهم مشارکت ببرها در تجارت هروئین از جنوب شرق و غرب آسیا به اروپا، کانادا و استرالیا بود. بخشی از پول حاصله برای خرید تسلیحات و ابزارهای ارتباطاتی هزینه می‌شد و بخشی نیز احتمالاً به خود سریلانکا وارد می‌شد. این شیوه‌های ببرهای تامیل، رژیمهای جنایی فراملی پول‌شویی و رژیمهای تجارت گران مواد مخدر و تسلیحات را فرامی‌گرفت. البته بیشتر جزئیات فعالیت آنها شناخته شده نیست، بلکه آنچه مشهود است جهت‌گیری آنها در مشارکت گسترده در چنین رژیمهای فراملی عظیم و فراگیر است. (۳۲) همچون اتا در باسک اسپانیا، ایرا در ایرلند، زاپاتیستهای مکزیک در چیپاس، ببرهای آزادینخش تامیل نیز اینترنت را به کار گرفته‌اند.

پس از اشغال جفنا توسط ارتش سریلانکا در دسامبر ۱۹۹۵، ببرهای تامیل پس از خروج از منطقه برای جلب توجه و جذب کمکهای انسان دوستانه در حمایت از مردم جفنا و نیز تشویق مردم به مقاومت از اینترنت استفاده‌ی وسیعی کردند. این بدین معناست که یک جنبش محلی از رژیمهای جهانی متنوع، به منظور بقا و دسترسی به اهداف خود یعنی یک دولت مستقل تامیلی در سریلانکا، بهره گرفته است، دولت سریلانکا در مقابله با این استراتژی عاجز مانده است.

نکته جالب توجه این است که یک رژیم فراملی به صورت آشکار و قانونی در شکل یک سازمان در خدمت منافع اقلیتهای قومی در کشورهای کثیری قرار دارد؛ یعنی «سازمان ملل و مردمان بی‌نماینده».^{۱۰} این سازمان در سال ۱۹۹۱ در هاگو تأسیس شد و تریبونی را فراهم نمود برای مردمان و ملت‌هایی که احساس می‌کنند در تشکیلات بین‌المللی مستقر از جمله سازمان ملل، نمایندگی ندارند. اعضای این سازمان کاملاً متنوعند. در میان آنها بومیهای استرالیا، چیتاگونگ هیلهای بنگلادش، کردهای عراق، ترکیه و ایران، نجسهای هند، مابوچیها در شیلی و اوگانیاها در نیجریه حضور دارند. تعداد اعضای حاضر (۳۶ عضو) جمعیتی در حدود ۱۳۰ میلیون نفر را شامل می‌شوند.^{۱۱} هدف اصلی سازمان ملتها، کمک به قومیت‌هایی است که در منازعه با دولت حاکم خود قرار دارند و

به طور صریح از اصول بنیادی این سازمان، حق تعیین سرنوشت می‌باشد.

همچنین UNPO به جنبشهای هویتی در مبارزه با حکومتشان کمکهای غذایی و انسانی می‌رساند؛ برای مثال، در مارس ۱۹۹۲، موقعی که تاتارستان در مورد آینده‌ی تاتارستان رفراندوم برگزار می‌کرد از رئیس UNPO درخواست اعزام هیئت نمایندگی کرد. در مه ۱۹۹۲ دبیر کل UNPO به درخواست جبهه‌ی دمکراتیک کوزوو برای نظارت بر انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری کوزوو پاسخ مثبت داد، اقدامی که برخلاف اراده و نظم مورد نظر اقتدارگرایان صرب بود و به طور روشنی احساس گردید که حضور ناظران بین‌المللی و گزارشگران مطبوعاتی مانع از توسل به زور نیروهای صربی برای توقف انتخابات شد. چهار عضو بنیانگذار UNPO به استقلال دست یافته و اکنون از اعضای سازمان ملل هستند (ارمنستان، استونی، گرجستان و لیتوانی)، اما برخی از اعضای آن برای استقلال تلاش می‌کنند و تعدادی از آنها در حال جنگ هستند (مردم چیچن، تیمور شرقی،^{۱۲} کردستان و پاپوای غربی).

10. Unrepresented Nations and Peoples Organization (UNPO)

۱۱. در حال حاضر، تعداد اعضای سازمان به ۵۱ عضو افزایش یافته است.

۱۲. تیمور شرقی در سال ۲۰۰۱ به دنبال فعالیتهای سازمان ملل متحد، از طریق همه‌پرسی، به استقلال دست یافت.

خلاصه اینکه: سازمان مردمان بی‌نماینده] احساس می‌کنند که شرایط طور دیگری تغییر یافته است: آنها بر این باورند که حکومت لندن، منافع انگلیسیها را به منافع اسکاتلندیها ترجیح می‌دهد. گرچه، امروزه بیشتر تصمیمات به جای لندن در بروکسل و به وسیله کمیسیون اروپایی تعیین می‌گردد. همچنین آنها بر این باورند که هیئت حاکمه‌ی انگلیس نماینده‌ی واقعی شان نیست، به همین دلیل خواستار یک کرسی نمایندگی در کمیسیون اروپایی هستند. بنابراین آنها خواستار خودمختاری سیاسی اند تا استقلال. این مثال، به روشنی، همپرسنگی بین جهانی شدن و محلی‌گرایی را نشان می‌دهد: وجود یک رژیم فراملی (کمیسیون اروپایی) و شکست دولت لندن در اقناع اسکاتلندیها، تلاشهای اسکاتلندیها را برای دستیابی به خودمختاری بیشتر تقویت می‌کند و نیز هدف عضویت کامل اسکاتلندیها، رژیم فراملی (اتحادیه اروپا) را تقویت خواهد کرد که مسئول پیگیری اعتراض سازمان یافته آنها علیه دولت می‌باشد! همچنین آنها در آن رژیم فراملی مشارکت خواهند کرد و بخشی از آن خواهند بود: آنها به منظور حفظ خصوصیت محلی خود فراملی می‌شوند.

فرجام
قبل از همه سعی می‌کنم نتیجه‌گیری خود را چنین خلاصه کنم: ظهور رژیمهای فراملی که توسط حکومتها و نیز اقلیتهای فرودولتی قابل کنترل نمی‌باشد و آگاهی اقلیتهای نسبت به وضعیت اسفناک خود باعث می‌شود آنها به اصل و ریشه‌های خود پناه ببرند؛ آنها از طریق به کارگیری احساسات فردی مبتنی بر ویژگیهای فرهنگی از یک طرف و رژیمهای فراملی عالمگیر از طرف دیگر مبارزه‌ی خود را علیه دولتها ساماندهی می‌کنند.

مثال جالبی را مطرح می‌کنم که به طور خلاصه ارتباط پیچیده‌ی بین دولت، رژیمهای فراملی و اقلیت فرو دولتی را در زمان حاضر جمع بندی می‌کند. در پادشاهی متحده انگلستان، حزب ملی اسکاتلند برای استقلال اسکاتلند مبارزه می‌کند. مشهور است که اتحاد بین انگلستان و اسکاتلند شکلی از پادشاهی متحده مبتنی بر وحدت برابر بوده است. اسکاتلندیها

- for Europe, 1997).
3. Caroline Vink, **Be forever cornish, The Emergence of an Ethnoregional Movement in the 20th Century**, (Unpublished M.A. Thesis, University of Amesterdam, 1993).
 4. Georghita Geana, "Ethnicity and Globalization, outline of a Complementarist Conceptualisation", **Social Anthropology**, Vol. 5, No. 2, (1997), pp. 197 - 210.
 5. James N. Rosenau, "New Dimensions of Security, the Interaction of Globalizing and Localizing Dynamics", **Security Dialogue**, vol. 25, No. 3, (1994), pp. 255 - 81.
 6. Ronald Robertson, "Globalization or Glocalization?" **The Journal of International Communication**, Vol.1 No.1, (1994), pp. 23-52; Ronald Robertson, "Glocalization: Time - Space and Homogeneity- Heterogeneity", in: M. Featherstone (ed.), (1995), pp. 25 - 44.
 7. H. H. Gerth and C. Wright Mills (eds.), **From Max Weber; Essays in Sociology**, (New York: oxford University Press, 1958), p . 78.
 8. Charles Tilly, **Coercion, Capital and European States AD 900 - 1992**, (Combridge: Blackwell, 1992), P. 3.
 9. Uffe Ostergard, "Oeasants & Danes: The Oanish National Identity & political Culture", **Comparative studies in society and History**, Vol. 1. 34, No. 1, (1992), pp. 3-27.
 10. Bruce D. Porter, **War and the Rise of the States**, (New York: The Free Press, 1994).
 11. Bertrand Badie, **L'etat importee, L'occidentalisation de L'ordre Politique**, (Paris: Fagard, 1992); Basil Davidson, **The Black Man's Burden - Africa and the Curse of the Nation State**, (Somereast: North Wooton, 1992).

13. Bi - Lingual
14. Bi - Cultural

فرهنگی معتبر و نیرومند جهانی بهره بگیرند که آن، رژیمهای فراملی است. در این معنی، آنها در یک فرهنگ جهانی در حال ظهور شرکت می‌جویند. چون اکثریت مردم، امروزه و نیز در آینده‌ی قابل پیش‌بینی، در شبکه‌های بی‌شمار منحصری زندگی خواهند کرد، آنها احتمالاً هویتشان را از زندگی باهمدیگر اقتباس می‌کنند که به‌طور اجتناب‌ناپذیری در امتداد شکل‌گیری خصوصیت فرهنگی ظهور می‌یابد. اگر آنها با چالش روبرو شوند آنها هویتشان را تقویت کرده و از رژیمهای بین‌المللی برای جنگ بایک دولت سرکوبگر کمک می‌گیرند. نتیجه‌ی صورتبندیها، ضرورتاً «محلی» به معنی جغرافیایی واژه نخواهد بود. در آخر باید گفت، تضاد بین مقوله‌های جغرافیایی مانند جهانی و محلی نیست، بلکه بین فرهنگ معتبر عالمگیر و فرهنگهای به لحاظ اجتماعی محدود و اجتماعی خواهد بود. مردم بیش از پیش در دو جهان زندگی می‌کنند. به عنوان یک نتیجه، آنها نه تنها دوزبانه،^{۱۳} بلکه دو فرهنگی^{۱۴} نیز خواهند بود.

پانوشتها

1. Anthony Giddens, **Sociology**, (Cambridge: polity press, 1991).
2. Peter Kloos, " Secessionism in Europe in the Second half of the 20th Century", in N.A. Tahir(ed), **Ethnicity & Nationalism in Europe and South Asia**, (Karachi: Area Study center

- en Guyane, 1604-1972,(Paris: Union Generale D'Editions, 1972).
24. Peter Kloos, "The Struggle between the Lion & the Tiger", in: cora Govers & Hans Vermeulen (eds.), **The Politics of Ethnic Consciousness**, (London: MacMillan, 1997), pp. 223-249; Jagath senaratne, **Political Violence in SriLanka,1977-1990**,(Amsterdam: VU University Press, 1997); Jonathan Spencer, SriLanka, **History and the Roots of conflict**, (London: Routledge, 1990).
25. Peter Kloos, "A Secessionist Movemet in an Age of Globalization: The Liberation Tigers of Tamil Eelam of SriLanka", in: Nancy Jetly (ed.), **Ethno - Sectarion Conflicts and International Dynamics of Regional Security in South Asia**, (New Delhi, 1997).
26. K. V. Naraya Murti, Kochi (Letter to the Editor, **Indian Express**, Jan. 25, 1995.
27. Richared Barnet and John Cavanagh, **Global Dreams, Imperial Corporations and the New World Order**, (New York: Simon Schuster, 1994); and John Naisbitt, **Global Paradox**, (New York: Avon Books, 1994).
28. Thomas H. Eriksen, **Ethnicity and Nationalism, Anthropological Perspectives**, (London: pluto press, 1993); & Iola Romancchi-Ross & George Devos (eds.), **Ethnic Identity; Creation, Conflict & Accomodation**, (london: Altamira press, 1995).
29. Walker Connor, "The politics of Ethnonationalism", **Journal of International Affairss**, Vol. 27, No. 1, (1973), pp. 1-21.
30. Caroline Vink, **op.cit.**
31. Jagath Senaratne, **op.cit.**
32. Anonymous, **Funding Terror, the liberation Tigers of Tamil Ealam and their Criminal Activities in Canada & the Western world**, (Toronto: Mackenzie Briefing Notes, 1995).
12. S.D. Krasner, **International Regimes**, (Ithaca and London Cornell University press, 1982).
13. Gerd Junne, "Beyond Regime Theory", **Acta Politica**, Vol. 27, No. 1, (1992), pp. 9-28.
14. Jahan Goudsblom, "De Worm en de klok. Over de Wording van een mondiaal tijdregime", in: **Heilborn and Nico Wilterdink** (eds.), (1995), pp. 142 - 161.
15. Kevin Philips, **Arrogant copital: Washington, Wallstreet and the Frustration of America**, (New York: Little, Brown and Co, 1994); and Robert Went, **Grenzen aan de Globalisering**, (Amsterdam: Het Spinhuis, 1996).
16. Steven R. Ratner, **The New UN Peace Keeping**, (New York: st. Martin's press, 1995)
17. Mart Bax, "Religions Regimes and state Formation: Towards a Research perspective", **Anthropological Quarterly**, No. 60, (1987), pp. 1-11.
18. Mart Bax, **Medjugorje: Religion, Politics, and Violence in Rural Bosnia**, (Amsterdam: VU University press, 1995).
19. Peter Kloos and Purnaka L. de Silva, **Globalization, Localization and Violence**, An Annotated Bibliography, (Amsterdam: VU University press, 1995).
20. Marshall McLuhan (ed.), **Explorations in Communication**, (Boston: Beacon press, 1960).
21. Peter Kloos,"publish & perish, Nationalism and Social Research in SriLanka", **Social Anthropology**, Vol.3, No.2, (1995), pp. 115-128.
22. Eric Hobsbawm & Terence Ranger (eds.), **The Invention of Tradition**, (Cambridge: Cambridge University press, 1983).
23. Peter Kloos, **The Maroni River Caribs of surinam**, (Assen: Van Gorcum, 1971); and Jean - Marcel Hurault, **Francais et Indians**

❖
❖
❖